

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

محبت (ص ۱۱۰ ف ۲ - ۱۱۰ ف ۵)

به صفحه‌ی صد و ده رسیدیم که صفحه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام هم هست. صفحه‌ی شروع بحثمان خوب صفحه‌ای است. به عدد اسم امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدیم به فال نیک می‌گیریم. در دل مبحث محبت، نشان می‌دهد که امیرالمؤمنین علیه السلام در قلب عشق و محبت قرار دارند و تبلور عشق و محبت هستند.

❁ خداوند می‌فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^۱ هرگز به برّ و نیکی نایل نمی‌شوید، مگر اینکه از آنچه دوستش دارید، انفاق کنید. وقتی چیزی را که دوست داری، به سوی او می‌فرستی، دلت هم همراه آن پیش او می‌رود. داستان شتر و ناقه‌اش که مولوی نقل کرده، مثال خوبی برای این حقیقت است.

معمولاً افراد چیزهایی را که لازم ندارند و به آن علاقه ندارند را انفاق می‌کنند؛ این انفاق انسان را به برّ نمی‌رساند. برّ یعنی تبلور نیکی، خود نیکی، نیکی مجسم. بارّ یعنی نیکوکار. اگر شخص بخواهد به برّ برسد، نیکی و حُسن مجسم شود باید چیزهایی که دوست دارد را در راه خدا بدهد. مثلاً اگر شخص دو لباس دارد که یکی خیلی شیک و زیباست و خیلی دوستش دارد و دیگری را چند وقتی پوشیده و نو نیست و آن قدر هم به آن علاقه ندارد و پوشیدن آن برایش خسته کننده و تکراری شده است؛ باید لباسی را که خیلی دوست دارد بدهد، همانی که دلش پیش آن است. ان شاء الله خدا به ما توفیق دهد که این روش را در انفاق‌هایمان بکار بگیریم. اول انفاق با اموال است، که فرد چیزی را دوست دارد و در

^۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۲.

راه خدا می‌دهد. پول یا وسیله‌ای که به آن علاقمند است را می‌دهد، تا کم‌کم سراغ چیزهای بزرگتر برویم؛ مثلاً انسان به آبرویش علاقمند است، آبرویش را بدهد؛ چون آبرو چیزی است که فرد با خودش به گور نمی‌برد؛ اگر آبرویمان را ندهیم هم بالأخره می‌رود. وقتی جنازه را روی سنگ غسل‌خانه لخت و برهنه انداختند و همه او را تماشا می‌کنند و او را می‌شویند، چه آبرویی؟ شخص آبرو را همین‌جا می‌گذارد و می‌رود. آبرویی که بالأخره می‌ریزد، خیلی زیباست که در راه خدا بریزد. آبرویت را دوست داری؟ محبوبیت و جاهت، اینکه دیگران برایت احترام قائلند، اینکه جایگاهی داری، جایگاه علمی، سیاسی، اجتماعی، معنوی و روحانی داری را دوست داری؟ اگر توانستی این را خرج کنی و بدهی، خیلی مهم است؛ یعنی به گونه‌ای عمل کنی که با خرج کردن از این آبرو، رضای خدا را تأمین می‌کنی. ممکن است فردا کسی آن احترام و جایگاه را برای شما قائل نباشد، حضری اینگونه خرج کنی؟ یکی از چیزهایی که شخص دوست دارد آبرو است، می‌شود این را داد، می‌شود سلامتی را داد، می‌شود حیات را داد. انسان جانش را دوست دارد، این را در راه خدا بدهد. صحنه‌ی عاشورا تبلور این است؛ ببینید ابا عبدالله علیه السلام و اصحابشان چه کردند، «لَنْ تَأْلُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» در صحنه‌ی عاشورا چگونه تبلور پیدا کرد؟ امام حسین علیه السلام هر چیزی را که دوست می‌داشت در راه خدا داد؛ همه را داد.

اگر بخواهیم نیکی و حُسن مجسم شویم، کلیدش را قرآن یاد داد، کسی نگوید سراغ کدام پیر، مرشد و مراد برویم تا حُسن مجسم شدن را به ما یاد دهد. مُرشد ما خودِ خداست فرمود: «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^۲ حالا این مرشد ارشاد می‌کند و می‌گوید: شما می‌خواهید نیکی و حُسن مجسم شوید؟ راهش این است که چیزهایی را که دوست دارید بدهید؛ نه چیزهایی را که لازم ندارید و دلتان را زده است. وقتی چیزی را که دوست داری، به سوی او می‌فرستی، دلت هم همراه آن پیش او می‌رود. این هم نکته‌ی بسیار ظریفی است.

^۲ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶.

آبرویت را دوست داشتنی در راه خدا دادی، فرزندان را دوست داشتنی در راه خدا دادی، مالت را دوست داشتنی در راه خدا دادی؛ چون دلت پیش آن چیزی است که دوست داری؛ پس وقتی چیزی که دوست داری پیش خدا می‌رود چه می‌شود؟ دلت را هم با خودش پیش خدا می‌برد. اگر انسان بخواهد دلش پیش خدا برود و جای دیگری نباشد، راهش این است که چیزهایی که دل ما را برده‌اند را در راه خدا بدهیم. آنهایی که دلبرند، دلربا هستند و ما دل‌داده‌ی آنها هستیم را در راه خدا بدهیم، آن وقت دلمان هم همراه او پهلوی خدا می‌رود. نمونه‌اش هم داستان شتر و ناقه‌ای است که مولانا نقل کرده است، می‌گوید مجنون می‌خواست به سرزمینی که لیلی در آنجا اقامت داشت به دیدار معشوقش برو. یک شتر ماده‌ای داشت که این شتر همین اواخر بچه‌ای به دنیا آورده بود. سوار شترش شد، بچه‌ی شتر را در طویله‌ای که محل آن شتر بود گذاشت و با شتر مادر به سمت سرزمینی که لیلی بود رفت. اوایل روز که مجنون سرحال و هوشیار بود، شتر را می‌راند. بعد کم‌کم خستگی آمد و مجنون میانه‌های راه نزدیکی‌های ظهر روی شتر چرتش برد، خوابید و شتر به راه رفتن ادامه می‌داد. وقتی شب شد، مجنون چشم‌هایش را باز کرد و دید شتر در طویله‌ی خودش است. شتر برگشته بود؛ چون بچه‌اش در این طویله بود و مادر دلش سراغ بچه‌اش بود. تا جایی که مجنون هوشیار شتر را می‌راند، او مجبور بود از بچه‌اش دور شود؛ اما وقتی مجنون به خواب رفت؛ شتر اختیار خود را به دست گرفت و به سمت محبوبش برگشت. فردا صبح دوباره مجنون شتر را زین کرد و سوار شد و رفت و این داستان باز تکرار شد، چند بار که تکرار شد، مجنون به این شتر گفت: مثل اینکه آب ما دو نفر در یک جوی نمی‌رود؛ معشوق تو در طویله و معشوق من در آن شهر است. مثل اینکه ما با هم مشکل داریم، تو می‌خواهی پهلوی معشوق خودت در طویله بروی و من می‌خواهم پیش معشوق خودم در آن شهر بروم. جنبه‌ی طبیعی انسان همان شتر انسان است، بدنی که ما سوار آن هستیم. روح سوار بدن است، بدن مرکب روح است، بدن مثل شتر است که ما سوار آن هستیم. شتر طالب طویله است؛ یعنی دلش می‌خواهد شکمش را پُر کند، شهوتش را ارضا کند و خواسته‌های جسمانی خود را تأمین کند.

معشوقش در طویله است که یا غذا و یا جنس مخالف است؛ هر چه هست در طویله‌ی دنیا و در عالم طبیعت است؛ اما معشوق روح، خدا و اولیاء خداست، روح می‌خواهد برود.

جان کشیده سوی بالا بال‌ها تن زده اندر زمین چنگال‌ها

تن به زمین چنگال زده و جان می‌خواهد به سوی جانان به آسمان معنا برود، اینجاست که مشکل پیدا می‌شود. تا هوشیاری می‌توانی به سمت خدا و اولیای خدا برانی، همین که دچار غفلت می‌شوی، می‌بینی که شتر به طویله برگشته و تو را هم با خودش به طویله آورده است؛ یعنی از رفتن به سمت محبوب بازماندی و مشغول دنیا، طبیعت و خواهش‌های حیوانی شدی. وقتی مجنون دید این‌طور مشکل حل نمی‌شود، برای اینکه شتر از این بازی‌ها درنیآورد و او را به خانه‌ی لیلی ببرد، فردا صبح شتر را آماده کرد و سوار شد و بچه‌ی شتر را هم جلوی شتر انداخت. بچه‌ی شتر جلو می‌رفت، شتر هم به عشق بچه‌اش به دو می‌رفت، و این‌گونه مشکل حل شد. چون بچه به سمت خانه‌ی لیلی رفت، شتر هم به دنبال بچه‌اش رفت و توانست مجنون را ببرد. بچه همان چیزی است که ما دوستش داریم، چه فرزندانمان است، چه خانه، چه شغل، چه عنوان و اعتبار اجتماعی، چه پول و ثروت و چه جانمان است، هر چه که هست اگر این را جلوتر از شتر به سمت خدا بفرستیم، شتر هم به دنبالش می‌رود و دیگر بدن بازی در نمی‌آورد که دائم بخواهد ما را به طویله ببرد. چیزی که در راه خدا انفاق می‌کنیم می‌تواند این کمک را به ما بکند که ما از این درگیری که با بدن و نفس و جنبه‌ی طبیعی و حیوانی وجودمان داریم خلاص شویم، که تا حواسمان هست و هوشیاریم عبادت کنیم و طاعت به جا آوریم، همین که کمی غفلت می‌آید می‌بینیم ای داد بی‌داد در لجنزار طبیعت فرو رفته‌ایم. راه حلش این است که چیزهایی که دوست داریم را بدهیم که پیش خدا برود. «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ».

جمله‌ی بعدی هم ناظر بر همین است با توصیف بیشتر.

🌸 دل هر جا برود، فکر و دست و پا هم به دنبال آن می‌رود. دلت را به سوی خدا و خوبان خدا بفرست، همه‌ی وجودت اصلاح می‌شود. برای اینکه دلت نزد خدا برود، چیزی را که

دوست داری در راه خدا بده، دلت هم همراه آن به نزد خدا می‌رود. «لَنْ تَأْلُوا الْقَبْرَ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» هرگز به برّ و نیکی نائل نمی‌شوید، تا اینکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید. دلت (محبت) امانت خداست که تنها انسان حامل آن شد، دل را به اهل دل و دلبر بده. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۳ خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلش برگردانید. باید امانت را به صاحبش بازگرداند. «الْمَرْءُ يُحْشَرُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»^۴ مرد با کسی که دوستش دارد محشور می‌شود. دلت دنبال هر چیزی رفت، همه‌ی اعضا و جوارحت هم می‌رود. هر کس با محبوب خود محشور می‌شود. (۱۳:۲۱)

دل هر جا برود، فکر و دست و پا هم به دنبال آن می‌رود. این نکته‌ی ظریفی است، فرمانروای وجود ما، سلطان، قائد و امام وجود ما دل ماست. همه‌ی وجود ما به دل اقتدا می‌کند، لذا چشم‌های انسان به جایی نگاه می‌کند که دلش می‌خواهد، گوش‌های او به مطلبی توجه می‌کند که دوست دارد و دلش می‌خواهد، زبانش راجع به چیزی صحبت می‌کند که دلش می‌خواهد، فکرش به موضوعاتی فکر می‌کند که دوست می‌دارد و دلش می‌خواهد. همه‌ی وجود ما تابع دل ماست، پس دل هر جا برود فکر و دست و پا هم به دنبال آن می‌رود؛ یعنی اگر بخواهم دستم درست کار کند، کارهای هرزه نکند، چشمم درست نگاه کند، نگاه‌های هرزه نکند، زبانم درست حرف بزند (همه‌ی بحث‌هایی که در بحث تزکیه داریم) حرف لغو نزند، دروغ نگوید، غیبت نکند، تهمت نزند، دلی را نیازارد، دشنام ندهد و اگر بخواهیم وجودمان درست شود راهش این است که دلمان را درست کنیم؛ چون همه‌ی وجود ما از دل فرمان می‌گیرد و دنبال دل ما راه می‌رود. لذا اگر دلمان جای درستی برود، زبانمان هم درست

^۳ سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۸.

^۴ الْمَرْءُ يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّ: منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، تفسیر، ص ۳۷۱. الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ: مجلسی، بحار، ج ۱۷،

ص ۱۳ و محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۲۰.

می‌شود، دست و پا و فکر و همه‌ی وجودمان هم درست می‌شود. لذا فرمود: دلت را به سوی خدا و خوبان خدا بفرست، همه‌ی وجودت اصلاح می‌شود. اگر دلمان سراغ خدا و خوبان خدا برود همه‌ی وجودمان اصلاح می‌شود. من چگونه می‌توانم دلم را پیش خدا بفرستم؟ پاسخش همان است: برای اینکه دلت نزد خدا برود، چیزی را که دوست داری در راه خدا بده، دلت هم همراه آن به نزد خدا می‌رود. «لَنْ تَأْلُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» هرگز به برّ و نیکی نائل نمی‌شوید، تا اینکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید. دلت (محبت) امانت خداست که تنها انسان حامل آن شد، قرآن کریم فرمود: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ» ما امانت را به سماوات (آسمان‌ها)، به ارض (زمین) و به جبال (کوه‌ها) عرضه کردیم «فَابَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا» اینها از تحمل بار سنگین امانت ابا کردند و ترسیدند «وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» و انسان حامل بار امانت شد، که این امانت همان محبت و عشق بود. ولایت هم ظهور محبت است، لذا اگر در تفاسیر می‌بینید که از ائمه عليهم السلام رسیده که مقصود از امانت، ولایت است، همین نکته است. ولایت ظهور محبت است و هیچ موجودی از موجودات جهان نتوانست متحمل بار سنگین عشق و دلدادگی حضرت حق شود، که بتواند حق و تمامیت او را ادا کند و تنها موجودی که دل به دریا زد و محاسبه نکرد و به میدان آمد انسان بود، گفت: زدیم بر صف رندان هر آنچه باد/ باد. « وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا »^۵. پس دل و محبت امانت الهی شد. دل را به اهل دل و دلبر بده. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلش برگردانید. اگر امانت همان دل و محبت است، فرمود امانت را به اهلش بدهید، به کسی که اهلش نیست، شایسته و سزاوار نیست ندهید، دلت را فقط به کسی بده که سزاوار دل دادن، عشق و محبت است، به غیر او دلت را نسپار. امانت را باید به صاحبش برگرداند، دل ما هم صاحبی دارد و صاحب دل ما خدای متعال است، باید دل را به صاحبش داد. امانت را به کس دیگری بدهی، خیانت در

^۵ سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲.

امانت کرده‌ای. این دل خانه‌ی خداست «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»^۶ دلی که خانه و حرم خداست به تعبیر امام صادق علیه السلام «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ»^۷ اگر در را باز کنید و کس دیگری را راه دهید، خیانت در امانت کرده‌اید. کلید خانه را دست شما داده‌اند، فرض کنید تعطیلات نوروزی پیش می‌آید، شخص می‌بیند در تعطیلات خانه‌اش خالی است، برای اینکه کمی مطمئن‌تر شود، کلید خانه‌اش را به دست همسایه می‌سپارد و می‌گوید: کلید ما خدمت شما باشد، اگر بعضی از روزها سَری هم به خانه زدی، ما را ممنون خودتان می‌کنید. کلید را می‌سپارد و می‌رود، حالا اگر همسایه کلید را به دیگری دهد و صاحبخانه برگردد و ببیند عده‌ی دیگری آمده‌اند و اینجا زندگی می‌کنند، خیانت در امانت است. خدای متعال کلید خانه‌ی خودش، یعنی قلب را، دست مؤمن داده و گفته این امانت است. خودت هم داوطلب شده‌ای، ما این کلید را نشان آسمان‌ها دادیم، گفتند: ببخشید ما نمی‌توانیم، نشان زمین دادیم، زمین هم گفت: ببخشید ما نمی‌توانیم، نشان کوه‌ها دادیم آنها هم اظهار عجز کردند، تو این امانت را پذیرا شدی و کلید را گرفتی، حالا که کلید را گرفتی، کلید را جز به خودِ صاحبخانه به کس دیگری نده. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» کلید را به دست خودِ صاحبخانه بده، صاحبخانه‌ی دل تو خداست، غیر خدا را به دل خودت راه نده «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»^۸ در حرم خدا غیر خدا را ساکن نکن. باید امانت را به صاحبش بازگرداند. «الْمَرْءُ يُحْشَرُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» شخص با کسی محشور می‌شود که دوستش دارد. دلت دنبال هر چیزی رفت، همه‌ی اعضا و جوارحت هم می‌رود. هر کس با محبوب خود محشور می‌شود. هر چیزی را دوست داشته باشیم با او محشوریم؛ اگر چشم باز باشد در دنیا هم با آن محشوریم؛ اما اگر چشم باز نباشد قیامت چشم‌ها باز

^۶. مجلسی، بحار، ج ۵۵، ص ۳۹.

^۷. مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۲۵.

^۸. مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۲۵.

می‌شود آن وقت می‌بیند با چه کسی محشور است. هر چیزی را که دوست دارید؛ حتی در حدیث داریم که اگر حجری را دوست داشته باشد «حَشْرُهُ اللَّهُ [عَزَّ وَ جَلَّ] مَعَهُ»^۹ اگر یک تکه سنگ را دوست داشته باشد با آن محشور است. سنگ یعنی چه؟ مثلاً جواهر، الماس یا برلیانی را دوست دارد و عاشق آن‌هاست و همه‌ی فضای دلش را این جواهر گرانبیامت تسخیر کرده است، روز قیامت با همین محشور می‌شود. فرمود: اگر کسی حجر و سنگی را دوست داشته باشد «حَشْرُهُ اللَّهُ مَعَهُ» روز قیامت خدا او را با همان سنگ محشور می‌کند. البته همین‌جا هم محشور است؛ اما روز قیامت چشم باز و دیده می‌شود که با چه چیزی محشور است. بنابراین اگر می‌خواهیم با پیامبر اکرم، امیرمؤمنان، حضرت زهرا و ائمه‌ی هدی صلوات الله علیهم اجمعین محشور شویم راهش این است که آنها محبوب ما باشند. دنیا و آخرت با هم رقیبند، به تعبیر زیبای امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا و آخرت هووی هم هستند «هُمَا بَعْدُ صِرَتَانِ» هوو یعنی دو زنی که یک شوهر دارند که آبشان به هیچ قیمت در یک جوی نمی‌رود. شوهر سراغ این خانم برود، آن یکی دادش درمی‌آید و اعتراض می‌کند؛ سراغ آن برود، این یکی اعتراض می‌کند. همدیگر را نمی‌توانند تحمل کنند. دنیا و آخرت اینگونه‌اند، همدیگر را تحمل نمی‌کنند و با هم جمع نمی‌شوند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «إِنَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ عَدُوَانِ مُتَّفَاوَتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ» دنیا و آخرت دو دشمن ضدّ هم و دو راه مقابل همند. «فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا، أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا»^{۱۰} کسی محبت دنیا و ولایت دنیا را پذیرا شود، بغض و کینه‌ی آخرت به طرفش می‌آید. پس محبت خدا و اولیاء خدا با محبت دنیا قابل جمع نیست. اگر انسان عاشق دنیا بود، در یک دل دو دلبر جا نمی‌گیرد و خدا هم به هر کس یک دل بیشتر نداده است. فرمود: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»^{۱۱} خدا برای شخص در درونش دو دل قرار نداده است. همه‌ی انسان‌ها دل دارند، یک دل هم بیشتر ندارند، هر دل هم یک

^۹ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۰.

^{۱۰} سیّد رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۰۳.

^{۱۱} سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴.

دلبر بیشتر نمی‌تواند داشته باشد. اگر دلبر ما دنیا بود، دیگر خدا و اولیاء خدا نیست. اگر خدا و اولیاء خدا را دوست داشتیم، دیگر دنیا نیست. بنابراین اگر بخواهیم با پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه هدی ﷺ محشور شویم باید محبت اینها دل ما را تسخیر کند. اگر می‌بینیم که به یک چیز دنیایی دل دادیم و دل ما را برده، راه حلش این است که آن چیز را در راه خدا انفاق کنیم و از آن بگذریم. انفاق که کردیم، دلمان هم دنبال آن پیش خدا و اولیاء خدا می‌رود، آن وقت اولیاء خدا محبوب ما می‌شوند، وقتی آنها محبوب ما شدند، حشر ما هم با آنها خواهد بود. اگر چشم شخص باز باشد، در همین دنیا می‌بیند که با امیرالمؤمنین ﷺ محشور است، در بغل امیرالمؤمنین ﷺ زندگی می‌کند، با امیرالمؤمنین ﷺ می‌خورد، با امیرالمؤمنین ﷺ می‌خوابد، با امیرالمؤمنین ﷺ بیدار می‌شود، با امیرالمؤمنین ﷺ راه می‌رود و با امیرالمؤمنین ﷺ کار می‌کند، حشرش همین جا هم با امیرالمؤمنین ﷺ است؛ منتها غالب مردم چشم‌هایشان بسته است و خوابند «الْتَّاسُ نِیَامٌ» مردم در خوابند؛ چون خوابند نمی‌بینند در بغل چه کسی هستند؛ والا مؤمن در بغل امیرالمؤمنین ﷺ است، در قبضه‌ی خداست. قبضه ید است، ید بسته را قبضه می‌گویند و امیرالمؤمنین ﷺ یدالله است، پس همه‌ی مؤمنین در ید، دست و بغل امیرالمؤمنین ﷺ هستند. همین جا محشور است؛ منتها نمی‌بیند «فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»^{۱۲} وقتی به موت رسید، بیدار می‌شود. اگر در دنیا به موت رسید؛ یعنی توفیق موت اختیاری پیدا کرد «موتوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»^{۱۳} در همین دنیا چشمش باز می‌شود و خودش را در بغل امیرالمؤمنین ﷺ می‌بیند، می‌بیند که هیچ‌جا از امیرالمؤمنین ﷺ جدا نیست. سرش را به هر جا برمی‌گرداند امیرالمؤمنین ﷺ را می‌بیند «فَإِنَّمَا تُؤَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»^{۱۴} هر طرف رویت را برگردانی آن طرف دیگر هم وجه‌الله است. امیرالمؤمنین ﷺ وجه‌الله است، امام زمان وجه‌الله است، حجت خدا

^{۱۲}. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۴.

^{۱۳}. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۶۱ و مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۵۹.

^{۱۴}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.

وجه‌الله است؛ لذا همین‌جا هم محشور است؛ منتها نمی‌بیند؛ چون خواب است؛ اگر همین‌جا بیدار شود، محشور بودنش را می‌بیند. اگر اینجا بیدار نشد با فوت به موت اضطراری نائل می‌شود، آن وقت بعد از فوتش می‌بیند که با امیرالمؤمنین علیه السلام است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «**يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرَى**»^{۱۵} ای حارث همدانی هر که به موت برسد، مرا می‌بیند. می‌بیند که همراه امیرالمؤمنین علیه السلام است.

✿ اعمال هر کس به اندازه‌ی معرفتش قیمت دارد. خلوص عمل بسته به میزان معرفت است. اعمالی که از محبت سرچشمه می‌گیرد، خلوصش بیشتر است. (۲۷:۲۲)

قیمت عمل به حجم آن نیست، به عیار آن است؛ مثل طلا می‌ماند. طلایی که عیارش پایین است، وزن زیادش هم آن قدر قیمت ندارد؛ اما طلایی که عیارش بسیار بالاست یک تکه‌ی کوچک آن کلی قیمت دارد؛ چندین برابر آن طلای پُر حجم کم عیار قیمت دارد. اعمال و عبادات ما هم اینگونه است، هر چه عیارش بالاتر باشد گرانبه‌تر است، لذا فرمود: «**خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَسْأَلُكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا**»^{۱۶} خدا موت و حیات را خلق کرد تا شما را بیازماید که کدام‌یک از شما نیک عمل‌ترید، نگفت کدام‌یک از شما پُر عمل‌ترید. «**أَكْثَرُ عَمَلًا**» نگفت، یعنی حجم، مقدار و کمیت عمل آن قدرها اهمیت ندارد، آنچه اهمیت دارد حُسن و کیفیت عمل است. معرفت عیار عمل را بالا می‌برد. هر چه معرفت بالاتر باشد، عیار عمل بالاتر می‌رود؛ لذا عمل گرانبه‌تر می‌شود. داریم که دو رکعت نماز انسان اهل معرفت به هزاران رکعت نماز شخص بدون معرفت رجحان دارد؛ چون عیار این نماز بالاست و مبتنی بر معرفت عمیق‌تری از خدای متعال است. خلوص عمل هم همین‌طور است، اگر دیدار خدا منوط به خلوص عمل است «**مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**»^{۱۷} کسانی که

^{۱۵}. مجلسی، بحار، ج ۶، ص ۱۸۱.

^{۱۶}. سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۲.

^{۱۷}. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

آرزومند دیدار پروردگارشان هستند، باید عمل صالح انجام دهند و در عبادت پروردگارشان احدی را شریک نکنند؛ یعنی خالص خالص برای خدا باشند، غیرخدا را حتی خودشان را هم شریک نکنند. این که دنیای من از رهگذر این عبادت خوب می‌شود، رزق و عمرم برکت پیدا می‌کند، سلامتی پیدا می‌کنم، مشکلاتم را خدا در دنیا حل می‌کند و از آن طرف، از رهگذر این عبادت جان دادم راحت می‌شود، فشار قبر نخواهم داشت، عالم برزخم خوب طی می‌شود، قبرم روضه‌ای از رضوان جنان و باغی از باغ‌های بهشت می‌شود، یا روز محشر از فزع اکبر در امان می‌مانم، از هول و هراس محاسبه در پیشگاه الهی در امان می‌مانم، از پل صراط سالم رد می‌شوم، در بهشت یک جای مرغوب را برای اقامت به من می‌دهند، اینها همه شریک کردن نفس خویشتن است. اینکه از رهگذر این عبادت من به کرامت می‌رسم، می‌توانم طی الارض کنم، می‌توانم آینده را ببینم، می‌توانم درون انسان‌های دیگر را ببینم، می‌توانم تصرف در عالم طبیعت کنم و می‌توانم با اراده‌ی خودم هر چیزی را ایجاد کنم، این هم شریک کردن نفس در عبادات است. اینها همه عبادات ناخالص است. اینکه از رهگذر این عبادت من به کمالات روحی و معنوی می‌رسم، پناه به خدا! داستان خلوص خیلی ظریف است، این هم در عبادت شرک است، البته این عبادت‌ها باطل نیست؛ اما عبادتی نیست که انسان را به لقاء خدا و قرب الهی برساند. صحت دارد؛ ولی مقبولیت ندارد؛ یعنی اگر کسی نماز را با این انگیزه‌ها خواند نمازش باطل نیست که مجبور شود قضای آن را به‌جا آورد؛ اما آن نمازی که «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلِّ تَقِيٍّ»^{۱۸} که نماز سبب رساندن هر انسان متقی به قرب الهی است آن نمازی که «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»^{۱۹} نماز معراج مؤمن است و انسان را به قلّه‌ی کمال در مرز بین امکان و وجوب برساند، نیست. قضا نباید بکند؛ اما میوه و خاصیت بزرگ نماز در این نماز به دست نمی‌آید؛ چون خالص نیست. اگر خلوص می‌خواهیم، می‌خواهیم به لقاء و دیدار خدا برسیم، به قرب الهی نائل شویم باید عمل خالص انجام دهیم، چگونه

^{۱۸}. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۶۵ و حرّعاملی، وسائل الشّیعة، ج ۴، ص ۴۳ و مجلسی، بحار، ج ۷۹، ص ۳۰۷.

^{۱۹}. مجلسی، بحار، ج ۷۹، ص ۳۰۳ و مجلسی، روضة المتّقین، ج ۲، ص ۱۷ و محدّث قمی، سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۶۸.

عمل خالص انجام دهیم؟ فرمود خلوص میوه‌ی معرفت است. یک خلوص و یک اخلاص داریم. اخلاص یعنی عملی که انگیزه‌ی غیرالهی ندارد، خلوص یعنی وجودی که غیر خدا در آن نیست. خلوص بالاتر از اخلاص است. به تعبیر قرآن یک عده مخلصند؛ یعنی درکارشان اخلاص می‌ورزند، یک عده مخلصند؛ یعنی وجودشان خالص است؛ غیر خدا در وجودشان نیست. اخلاص ورزیدن و مخلص بودن مقدمه‌ی مخلص و خالص شدن است؛ وجود شخص از غیر خدا خالص شود. ذیل آیه‌ی: «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»^{۲۰} امام فرمودند این شراب، شرابی است که «يُطَهِّرُهُمْ عَمَّا سَوَى اللَّهِ»^{۲۱} وجود اینها را از هرچه غیر خداست پاک می‌کند. روایت است که فرمود قلب سلیم قلبی است که غیر خدا هیچ چیز در آن نیست. خلوص یعنی در وجود انسان غیر خدا نباشد. اگر این‌گونه شود، خیلی نقطه‌ی بلندی از کمال است. اگر غیرخدا در وجود او نباشد، وقتی که او به ظاهر حرف می‌زند درواقع خدا حرف می‌زند، او که نگاه می‌کند، خدا نگاه می‌کند، او چیزی را می‌گیرد، خدا گرفته، او چیزی را می‌دهد، خدا داده است، او کسی را می‌زند، خدا او را زده؛ یعنی غیرخدا در وجودش نیست، او ابزاری در دست خدا شده که خدا از طریق او کار می‌کند. ابزار هم تشبیه درستی نیست، جلوه‌ای از حضرت حق شده است؛ زبانش لسان‌الله، دستش یدالله، چشمش عین‌الله و گوشش اذن‌الله شده است. انسانی است که به مرتبه‌ی مخلصین رسیده؛ یعنی وجودش خالص شده و غیرخدا در وجودش نیست. غیر در وجود او مُرد و به موت نائل شد آن غیر در وجود او مُرد؛ یعنی از او خالی و از خدا پُر شد. «اللَّهُ الصَّمَدُ»^{۲۲} هرچه غیر خداست توخالی است. خدا فقط صمد است، از خدا پُر شد؛ منی نماند؛ من با همه‌ی عوارض من رفت. تشخیص من، فهم من، هنر من، عبادت من، طاعت من، تقوای من، کرامت من و همه و همه

^{۲۰}. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۱.

^{۲۱}. مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۱۳؛ بهایی، منهاج‌النجاح، مقدمه‌ی ۲، ص ۸۴: عن جعفر بن محمد: يُطَهِّرُهُمْ مِنْ (عَنْ) كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ.

^{۲۲}. سوره‌ی اخلاص، آیه‌ی ۲.

رفت. نظریه‌ی من، خواست من و آرزوی من همه‌ی اینها رفت. من که بروم، همه‌ی اینها هم می‌رود، اینها عوارض من است. مال من، ثروت من و آبروی من همه می‌رود. همه‌ی اینها که رفت آن وقت وجودش خالی می‌شود، خالی خالی می‌شود، مثل نی می‌شود. نی درونش خالی است، لذا صدایی که از نی بیرون می‌آید، صدای نی نیست، صدا مال نایی است، مال کسی است که نی می‌زند. یک تکه چوب که صدا ندارد، مال این نیست، مال کسی است که لبش را به لب نی گذاشته که ان شاء الله دل ما نی شود و از غیر خدا خالی شود، آن وقت اولیاء خدا لبشان را روی لب ما می‌گذارند. دیدید در روز عاشورا اباعبدالله علیه السلام لب علی اکبر را بوسیدند. یک معنایش همین بود، لب را روی لب علی اکبر علیه السلام گذاشت. وجود انسان از غیر خدا خالی شود، نی می‌شود و نایی لبش را لب نی می‌گذارد و آن وقت صدایی که بیرون می‌آید صدای ناله‌های نی زننده است. مثال بارزتر آن میکروفن است. بهترین میکروفن یا سیستم صوتی این است که هیچ پارازیت یا صدایی ندهد، عین صدای گوینده‌ای که پشت آن صحبت می‌کند را تقویت و از باندها و بلندگوها بیرون دهد. هرچه بلندگو بی پارازیت تر باشد و تغییری در صدای گوینده ایجاد نکند، بلندگوی بهتری است. هرچه نمودی از خودش باشد، مثلاً صدای پارازیت یا وزوز تولید کند، صدای گوینده را کلفت و نازک کند، طنین یا تغییر دهد، نباشد؛ یعنی هیچ دخل و تصرفی نکند؛ فقط صدا را پرتوان‌تر و قوی‌تر از بلندگوها بیرون دهد، این سیستم صوتی خیلی گرانبه است. امیدوارم ما هم این‌گونه شویم، همه‌ی وجودمان نی شود، از غیر خدا خالی شود. اگر بخواهیم این‌گونه شویم؛ یعنی خلوص بخواهد بیاید؛ راهش معرفت است. خلوص عمل هم بستگی به میزان معرفت است.

چرا معرفت این خلوص را ایجاد می‌کند؟ معرفت انسان را عاشق می‌کند، یعنی وقتی جمال مطلق را شناختی، یک‌سره همه‌ی دلت را به او می‌دهی، گفت: دین و دل به یک دیدن باختیم و خرسندیم، یک‌سره همه‌ی فضای دل را در اختیار او قرار می‌دهیم. تا شناسی که عاشق نمی‌شوی، باید شناسی، یک نظر به جمالش بکن، آن وقت همه‌ی دلت را یک‌جا می‌برد. وقتی دلت یک‌جا پیش او رفت، دیگر غیر او را نمی‌بینی. عشق فنای در معشوق است، عاشق غیر معشوق را نمی‌بیند. «حُبُّكَ الشَّيْءُ يُعْمِي وَ

يُصِمُّ»^{۲۳} محبت تو به یک چیز تو را کر و کور می‌کند. از دیدن غیر معشوق کور می‌کند، دیگر غیر معشوق را نمی‌بیند.

مردان خدا پرده‌ی پندار دریدند یعنی به جهان غیر خدا هیچ ندیدند چرا هیچ ندیدند؟ زیرا همه‌ی فضای دلشان را خدا گرفت؛ حتی خودشان را هم ندیدند؛ چه برسد به غیر، خودش را هم فراموش کرد.

چنان پر شد فضای سینه از دوست که یاد خویش گم شد از ضمیرم

خودش را هم فراموش کرد. تا وقتی که من خودم را می‌بینم، سود و زیان خودم، احترام خودم، جایگاه خودم و منافع خودم را می‌بینم راه ندارم. چه وقت انسان از کاسبکارانه رفتار کردن خلاص می‌شود؟ قرآن با دو ادبیات با مؤمن حرف زده است، یک ادبیات که شاید بیشتر با این ادبیات حرف زده ادبیات اهل کسب‌وکار و تجارت است. با غالب مؤمنین با این ادبیات حرف زده است: «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ»^{۲۴} این ادبیات کسب‌وکار و تجارت است؛ حتی در بحث جهاد و شهادت در راه خدا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ»^{۲۵} «فَاسْتَبَشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ» بشارت بر شما به آن معامله‌ای که کردید. تعبیر این‌گونه زیاد داریم. در روایات هم داریم: «تِجَارَةٌ مُرْبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَكُمْ رَبُّكُمْ»^{۲۶} چرا؟ چون اکثر مؤمنین هم اهل کاسبی و تجارتند، با طاعت و عبادتش با خدا تجارت می‌کند؛ لذا خدا هم با این زبان حرف زده است. افرادی که اهل عشقند و کسب‌وکار را کنار گذاشتند، همه‌ی کاسبی‌ها را کنار گذاشته‌اند،

^{۲۳}. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۷۸.

^{۲۴}. سوره‌ی صف، آیه ی ۱۰.

^{۲۵}. سوره‌ی توبه، آیه ی ۱۱۱.

^{۲۶}. شریف‌الرضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳.

مصلحت دید من آن است که یاران همه کار بگذارند و خم طره‌ی یاری گیرند

تعداد اینها بین مؤمنین معدود است، زیاد نیستند، تعدادشان کم است، آن وقت خداوند با اینها با ادبیات عشق حرف زده است، فرمود: «الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^{۲۷}؛ «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^{۲۸} و امثال اینگونه تعبیر. پس دو گروه داریم اکثریتی که اهل تجارتند؛ حتی مؤمنین، و اقلیتی در بین مؤمنین که اهل عشقند. آنهایی که اهل عشقند، عمل خالص از آنها سر می‌زند و آنها به مرتبه‌ی خلوص می‌رسند. وجود عاشق از خودش خالی می‌شود. عاشق در معشوق فانی و به معشوق و محبوب باقی می‌شود. پس اعمالی که از محبت سرچشمه می‌گیرد خلوصش بیشتر است. هر چه محبت تمام عیارتر، صاف‌تر و صادقانه‌تر باشد، عمل هم خالص‌تر است، و هر چه عمل خالص‌تر باشد برای ملاقات و دیدار راهگشاتر است.

❁ مؤمن با نماز و روزه و عباداتی که انجام می‌دهد، به خدا می‌گوید که گرچه در طریق تو فشار زیادی به من وارد می‌شود و درد می‌کشم؛ ولی با وجود همه‌ی اینها باز هم خواهان توام. (۴۳:۳۵)

کسی که اهل محبت شد به شدت بلایا به سمتش می‌آید، گفت «الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ»^{۲۹}

چون تیر عشق را به کمان بلا کند اول نشست بر دل اهل ولاء کند

بلا مال دوست است، کسی در راه عشق و محبت آمد، اول دشواری‌ها را تحمل کردن است؛ چون باید خالص شود تا آمادگی دیدار و وصال برای او ایجاد شود.

^{۲۷}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۵.

^{۲۸}. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

^{۲۹}. شهیدثانی، شرح مصباح الشریعة (ترجمه‌ی عبدالرزاق گیلانی)، ص ۳۵۶.

در ره منزل لیلی که خطرناک است در آن شرط اول قدم این است که مجنون باشی

در راه محبت خدا و اولیای خدا سختی‌ها سراغ مؤمن می‌آید، به گونه‌های مختلف این سختی‌ها می‌آید. گویا همه‌ی عالم بسیج می‌شوند که او را از این راه بازدارند، به یک تعبیر این گونه می‌شود، اگر غیر را ببینیم باید این گونه بگوییم؛ ولی اگر غیر را نبینیم و فقط خدا را ببینیم آن وقت می‌شود گفت خدا دست به کار شده و هر چه مانع و حجاب که مزاحم ملاقات اوست را از وجودش با این سختی‌ها و بلاها که پیش آورده زائل می‌کند. خودش دست به کار شده که او را خالص کند؛ چون کسی که خالص نباشد در بهشت راه ندارد؛ حتی جهنم را درست کردند تا ناخالصی‌ها را بسوزاند و طرف را خالص کند. لذا بیشتر اهل دوزخ اینگونه‌اند؛ یک مدت در دوزخ می‌سوزند و ناخالصی‌هایشان از بین می‌رود بعد که خالص شدند از جهنم بیرون می‌آیند و می‌توانند وارد بهشت شوند؛ بهشت جای خالص‌هاست. خدا وقتی می‌خواهد کسی را به بهشت لقاء خودش راه دهد که این فوق بهشت‌های «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»^{۳۰} و «جَنَاتُ عَدْنٍ»^{۳۱} است، جنت لقاء خیلی بزرگ است، همان جنتی است که در آیات آخر سوره‌ی فجر قرآن به آن اشاره کرد، شأن نزول آن هم اباعبدالله‌الحسین علیه السلام است، فرمود: «يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»^{۳۲} ای روحی که به آرامش رسیدی، ای قطره‌ای که به اقیانوس بیکرانه‌ی هستی حضرت حق وصل شدی و به توحید رسیدی؛ هیچ طوفانی نمی‌تواند تو را متلاطم کند؛ اقیانوس آرام شدی؛ حتی طوفان کربلا. یک نویسنده‌ی سنی نوشته است که من هیچ انسان و بشری را در طول تاریخ مثل اباعبدالله‌الحسین علیه السلام ندیدم که کوه مصائب و ناملازمات در ظرف یک نیم‌روز بر سرش فرود

^{۳۰}. سوره‌ی صف، آیه‌ی ۱۲.

^{۳۱}. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۷۶.

^{۳۲}. سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۲۷.

آمد و ذره‌ای از آرامش روحی او نکاست. «**بَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً**»^{۳۳} به سوی پروردگار خودت بازگرد درحالی که هم تو از ربّ خودت خشنود و راضی و خرسند هستی و هم ربّ تو از تو راضی است و مورد رضایت خدا هستی. «**فَادْخُلِي فِي عِبَادِي**»^{۳۴} در جمع عباد من وارد شو. این عبادی غیر از عبادالله است، این عبادی غیر از عبادالرحمن است، قرآن تعبیر عباد را مختلف بیان کرده، فرمود: «**عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا**»^{۳۵} این عبادالرحمن است. یک عده عبادالله هستند. اینها هریک معنای جداگانه دارد؛ اما عبادی خیلی بزرگتر از آن است؛ حتی از عبدالله هم بالاترست. فرمود: «**فَادْخُلِي فِي عِبَادِي**»^{۳۶} «**وَ ادْخُلِي جَنَّتِي**»^{۳۶} وارد جنت من شو. اگر کسی بخواهد وارد جنت لقاء و دیدار شود؛ باید خیلی خالص باشد؛ یعنی وجودش از غیر حضرت حق کاملاً خالص شده باشد و فقط خود خدا می‌تواند این را خالص کند. خدا دست به کار می‌شود؛ منتها عبد هم باید صبوری داشته باشد، کلافگی و بی‌قراری از خود نشان ندهد. بچه‌های کوچک را دیده‌اید که آنها را به آرایشگاه و سلمانی می‌برند و می‌گویند سر این بچه را اصلاح کن. غالب بچه‌ها بی‌قراری نشان می‌دهند؛ یعنی آرام نمی‌نشینند؛ دائم وول می‌زند و گریه می‌کند، هم زمان بیشتری طول می‌کشد و هم ممکن است شانه و قیچی در سرش فرو رود؛ چون آرام نمی‌نشینند اذیت هم می‌شود. اگر آرام بنشینند، اصلاح زودتر تمام می‌شود و چیزی هم به سر و کلاهش فرو نمی‌رود. خدا می‌خواهد ما را اصلاح کند، نشستگی روی صندلی این قدر وول نزن، بگذار خدا تو را اصلاح کند، بگذار پیغمبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ اصلاحت کنند، وول نزن و آرام بگیر، تن بده، تسلیم باش، بگذار هرکاری آنها لازم می‌دانند بکنند، دائم بی‌قراری و ناآرامی نکن. خود خدا و اولیای خدا می‌آیند ما را خالص می‌کنند، ما زورمان نمی‌رسد

^{۳۳}. سوره‌ی فجر، آیه‌های ۲۷ و ۲۸.

^{۳۴}. سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۲۹.

^{۳۵}. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۶۳.

^{۳۶}. سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۳۰.

خودمان را خالص کنیم. هنر ما این است که خود را دست سلمانی بدهیم و بی‌قراری نشان ندهیم. فرمود: «بَلِ اللَّهِ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ»^{۳۷} خدا هر کس را بخواهد پاک می‌کند. شما نمی‌توانید خود را پاک کنید، فقط شما خودتان را دست خدا بدهید، وقتی خدا تیغ و قیچی را برداشت و مشغول آرایش و اصلاح تو شد دیگر گریه نکن، شیون نزن، جاخالی نده، آرام بنشین و بگذار اصلاح کند.

خدای متعال برای اینکه او را خالص کند، دست به کار می‌شود، چگونه؟ بلایا را سراغ او می‌فرستد. بلایا و طوفان بلا می‌آید و او را خالص می‌کند. همان مثال زیبایی که در فصل کاستی‌ها و ابتلائات بود که فرمود کشاورزها برای اینکه گندمشان خالص و از کاه جدا شود، گندم را دم باد می‌دهند؛ یعنی وقتی باد می‌وزد، خرمن را با بیل به هوا می‌پاشند و جریان باد کاه‌ها را که سبکتر است به فاصله‌ی دورتر می‌برد و زمین می‌ریزد و خود گندم‌ها که سنگین‌ترند در فاصله‌ی نزدیک‌تری به زمین می‌ریزند، این‌گونه این دو از هم جدا می‌شوند و گندم خالص می‌شود. خدا هم برای اینکه ما را خالص کند، ما را دم باد و طوفان بلا می‌دهد. مگر نمی‌خواهی به لقاء بررسی؟ تا غیر خدا در وجودت هست که نمی‌توانی به لقاء نائل شوی، خودت هم که هنر نداری وجود خودت را خالص کنی، اقلأً خدا که دست به کار شد، شیون و بی‌قراری نکن، آه و ناله سر نده و تن بده. مؤمن نه تنها آه و ناله سر نمی‌دهد، بلکه کنار آن تسلیم و تن دادن به مقدرات الهی، عبادت هم می‌کند، نماز هم می‌خواند. نماز و روزه و عباداتش یعنی چه؟ یعنی خدایا با اینکه در راه وصال و قرب و دیدار تو خیلی به من فشار می‌آید، مثل اینکه تمام خلق عالم بسیج شده‌اند تا مرا اذیت کنند، هر گوشه‌ای می‌روم کسی مرا اذیت می‌کند، می‌دانم داستان چیست دردم زیاد می‌آید؛ اما خدایا باز هم دوستت دارم، باز هم تو را می‌خواهم. معنی عبادات همین است؛ یعنی تو را می‌خواهم و قیمت عشقم را می‌پردازم، خدایا هر چه لازم است می‌دهم، بگذار آبرویم برود، بگذار اذیتم کنند، بگذار حقم را بخورند، بگذار به من ظلم کنند، این قیمت عاشق تو بودن است؟

^{۳۷}. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴۹.

خدایا مشتاقانه این قیمت را می‌پردازم، زیرشمشیر غمش رقص کنان خواهم رفت. معنی عبادت‌های ما این است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ